

# تعلیم و تربیت

سال ششم

مهر ماه ۱۳۱۵

شماره ۷

## تعلیم اکابر

نگارش: ابوالقاسم پاینده

از گهواره تا شور همیشه در جستجوی  
دانش باشید. « حدیث شریف »

راجع به اهمیت تعلیم و فوائد آن در زندگی هر چه بگوئیم  
اهمیت تعلیم زائد است. اگر کسی بگوید آتش گرم است و آب روانست  
و آسمان بالای سرماست و بخواهد در اثبات قضایای مذکور  
که از جمله بدیهیات اولیه است، با فشاری کند، اهل خرد حق دارند او را سرزنش  
کنند و بسبکسری متهم سازند.

فوائد علم و معرفت در زندگی کنونی، چون روانی آب و گرمی آتش  
بدیهی و چون آفتاب نیمروز، روشن و هویداست، در روزگار قدیم که بیشتر علوم  
را برای دانستن میآموختند و از اینکار جز لذت باطنی و کمال روح منظوری نداشتند  
شاید کسی میتواند با هزار تکلف، بکمک دلایل ساختگی، فوائد دانش را انکار  
کند اما در اینروزگار که دانش و معرفت در اعماق زندگی نفوذ کرده و هر روز  
هزار بار احتیاج خود را بخواندن و نوشتن احساس میکنیم، بحث و گفتگو در

این باب، درست مثل اینست که بخواهیم روشنی آفتاب و روانی آب را اثبات کنیم. مثال قدیم میگوید: «آدم بیسواد کوراست،» این مثال اکنون بهتر از روزگار قدیم صادق است. زیرا در آنروزگار، غالب مردم در تاریکی بسر میبردند و برای کسی که در تاریکی بسر میبرد، کور بودن آنقدر تأسف آور نیست اما در عصر حاضر که نور دانش همه جا را گرفته و از چهار سو ما را تحت نفوذ خود قرار داده کور بودن و چون خفاش از دیدار آفتاب عالم افروز، مهجور بودن، مصیبتی است که جز مرگ هیچ چیز را با آن برابر نمیتوان گرفت.

مثال قدیم تازی میگوید، «دانش در کودکی چون نقشی است اطفال و اکابر» که بر سنگ رفته‌اند. «مثال قدیم فارسی میگوید: «طفل چون شاخی است جوان که به آسانی تربیت میشود.» گفتار معروف، مؤید این دو مثال است که میگوید: «روح طفل چون صفحه ایست پاک و ساده که نقوش تازه را بخوبی می‌پذیرد.»

شهرت ابن قییل امثال و گفتارها بعضی را بصورت انداخته که شاید تأثیر تعلیم منحصر بدوره طفولیت است و کسانی که از این دوره طلائی گذشته اند باید چشم از نعمت دانش پوشند و در این راه بیهوده نگویند، این گمان بیجاست، زیرا بیشتر امثال و سخنان قدیم، مربوط به تربیت است، نه تعلیم.

هیچکس تردید ندارد که اطفال بهتر از اکابر قابل تربیت هستند. زیرا روحشان ساده و پاک است و هنوز رنگ افکار و معتقدات در آن نفوذ نکرده و عادات مخصوصی ندارند، اگر هم عادات مخصوصی در روح آنها بوجود آمده باشد چنان محکم و استوار نیست که محو کردنش دشوار باشد.

در اینجا گفتگو از تعلیم در میان است و مسلم است که تعلیم با تربیت تفاوت دارد، بدون تردید اطفال قابل تعلیم هستند، اما باید دید آیا اکابر نیز از این لحاظ مانند اطفال هستند و لیاقت تعلیم در آنها مثل اطفال است؟

تعلیم یعنی یاد دادن ، ذهن آدمی چون صفحه عکاسی است که چطور تعلیم میگیریم؟ صورت نقوش را بخود میگیرد ، با این تفاوت که صفحه عکاسی جز يك نقش نمیدبرد و نقوش بعد با آن مخلوط میشود اما صفحه ذهن ، نقوش متوالی را فرامیگیرد و هر يك از آنها را بدون اختلاط ، در جای خود برای موقع احتیاج نگاه میدارد ، بنا بر این تعلیم یعنی جای دادن نقوش و صورت در آئینه ذهن .

اینکار بوسیله اعصاب صورت میگیرد ، رشته های عصبی ، عهده دار ضبط و انتقال صور خارجی است وقتی چشم می بیند و گوش میشنود و دست لمس میکند کیفیت و صورتی که توسط آنها ادراک شده بوسیله اعصاب بمغز انتقال مییابد و در آنجا ضبط میشود ، معلوم است که ما دائماً با اشیاء خارجی در تماس هستیم و همیشه صور و نقوش و کیفیات از دنیای خارج بوسیله اعصاب بمغز ما میرسند ، اما مغز تمام آنها را ضبط نمیکند ، بلکه از آنمیان چیزهای مهم و جالب توجه را انتخاب کرده بقیه را به سیاه چال فراموشی میریزد ، اهمیت اشیاء و صور مربوط به توجه روح است ، وقتی روح به چیزی توجه داشت خیلی زود آنرا بخود میبذیرد و نقش آنرا چنان ضبط میکند که هیچوقت فراموش نمیشود ، بنا بر این توجه و علاقه در کار تعلیم مؤثر است و روح را در ضبط صور و نقوش که اساس تعلیم و تعلم است کمک میکند .

در این زمینه تکرار و ممارست نیز مفید است ، صورتی که یکبار بمغز انتقال یافت ممکن است ، ضبط شود یا نشود ، اگر بار دیگر انتقال یافت اثری از خود بجای میگذارد و همینکه انتقال مکرر صورت گرفت در مغز نقش می بندد .

بنا بر این استعداد تعلیم مربوط به فعالیت اعصاب و قابلیت مغز است تا موقعیکه اعصاب خاصیت انتقال دارد و مغز میتواند صور اشیا را قبول کند ، انسان قابل تعلیم است و میتواند در راه دانش قدم بزند .

اکابر نیز مانند اطفال قابل تعلیم هستند ، اعصاب آنها دارای

فعالیت و مغزشان دارای قابلیت است ، ممکن است از لحاظ

تربیت ، بمناسبت اینکه عادات و افکار و معتقدات محیط در آنها

بیشتر نفوذ کرده مانند اطفال نباشند ولی مسلماً از لحاظ تعلیم با آنها تفاوتی ندارند! گفتیم تعلیم یعنی جای دادن صورت اشیاء خارجی در ذهن، تمام مردم از باسواد و بیسواد، در دوره زندگی طالب کور، هر شبانه روز مقداری صور و نقوش تازه بخاطر میسپارند، اشخاص تازه می بینند، سخنان نو می شنوند، و تمام آنرا در مغز خود جای میدهند چیزیکه هست تعلیم اصطلاحی، شامل این اعمال نمیشود، تفاوت در لفظ است اما در کیفیت کار اختلافی نیست.

کسی که میتواند هر روز چندین اسم تازه را بخاطر بسپارد، چند سخن نو یاد بگیرد و از چند کوجه تازه عبور کرده نشانی آنرا در مغز خود ضبط کند، چنین کسی مسلماً میتواند الفبا را یاد بگیرد، خط بنویسد، کتاب بخواند و در صورتیکه بقدر کافی پشتکار داشته باشد، پس از چند سال میتواند از سر چشمه علم و معرفت سیراب شود.

تا اینجا گفتگو بر سر لیاقت و قابلیت بود، حال باید دید آیا قوای معنوی اکابر قابلیت اکابر با اطفال مساوی است؟ ... برای جواب دادن باین سؤال باید دید آیا قوای معنوی اطفال با اکابر مساوی است یا متفاوت.

قوای معنوی را مانند اشیاء مادی نمیتوان از روی دقت و تحقیق اندازه گرفت و کم و بیش آن را معین کرد، آشنایان فن تعلیم برای آنکه این مانع را از پیش بردارند و راهی برای سنجش قوای معنوی بدست آورند، از روی مظاهر و آثار خارجی پاره ای مقیاسهای تقریبی برای قوای معنوی تهیه کرده اند که براهنمائی آن میتوان تا حدی قوای اطفال را در صورتیکه سن آنها مساوی باشد باهم مقایسه کرد.

اما در اینجا تفاوت سن اکابر و اطفال، اختلاف قوای معنوی از لحاظ نوع و محتویات و تاثیر هر يك از آنها در تعلیم، کار مقایسه را مشکل میکند مثلا دقت و حساسیت، هر يك بجای خود در کار تعلیم مؤثر است، حال اگر توانستیم تشخیص بدهیم که اطفال حساس تر و اکابر دقیق ترند، تفاوت این دو صفت را چطور تعیین می کنیم؟

تعبیر قوای مختلف نباید موجب سوء تفاهم شود ، تعقل و ادراك و دقت و تخیل و حافظه و بسیاری چیز های دیگر که آنها را قوای مختلف روح نام می‌دهیم در حقیقت تعبیر از يك چیز است ، روح در مظاهر مختلف خود نامهای متفاوت دارد و ما آنرا بواسطه جلوه های مختلف نامهای متعدد می‌دهیم . معذک این نکته مانع از این نیست که هر يك از قوای روح در کار تعلیم ، بطریق مخصوصی مؤثر باشد . در هر حال بهتر است سؤال را بدین طریق طرح کنیم: آیا روح اکابر از لحاظ قابلیت تعلیم مانند روح اطفال است ؟

تجرباتی که بوسیله متخصصین تعلیم و تربیت ، در باره تکامل قوای روحی بعمل آمده نشان می‌دهد که قوای معنوی طفل تا سن چهارده و پانزده بسرعت بطرف کمال می‌رود ، سپس این سرعت کم می‌شود و تا سن بیست و پنج ، دوره کمال ادامه می‌یابد ، آنگاه تنزل شروع می‌شود اما بکندی انجام می‌گیرد و تا سن پنجاه سالگی ادامه می‌یابد ، در آن موقع تنزل سریع می‌شود و قوای معنوی مانند قوای جسمی با سرعت بطرف انحطاط می‌رود .

اگر استعمال عدد برای نشان دادن قوای روحی مناسب باشد شاید بتوان کمال قوای روحی را در هر يك از سالهای اول تا عدد ۳ نشان داد و پس از آن در دو سال بعد برای هر سال عدد ۱ را بکار برد . برای تنزل قوی ، پس از بیست و پنج سال باید بکسر متوسل شد و  $\frac{1}{4}$  را استعمال کرد با این ترتیب در بیست و پنج سالگی برای نشان دادن قوای يك جوان عادی عدد ۴۰ را خواهیم داشت که وقتی تنزل آنرا تا سن پنجاه حساب کنیم ، يك شخص پنجاه ساله از لحاظ قوای روحی مساوی يك طفل چهارده ساله است .

البته نباید فراموش کنیم که تجربیات و محفوظات دوره عمر در قوای معنوی تأثیر دارد و اشخاص مسن در صورتیکه قوای معنوی آنها را مساوی اطفال بگیریم از لحاظ محفوظات و تجربیات که میتواند مبنای محفوظات و معلومات تازه باشد بر اطفال برتری دارند .

گفتیم علاقه و تکرار دو عامل مهم تعلیم است البته علاقه اطفال عوامل و مؤثرات تعلیم را آسانتر میتوان جلب کرد ولی توجه و علاقه بزرگها اگر جلب شود، مدت بیشتری ادامه خواهد داشت

شوق و علاقه در نتیجه تصور فایده بدید میآید، اطفال چون فوه تعقل و ادراکشان بحد کمال نرسیده، از تصور فوائد تعلیم عاجزند، باینجهت آموزگاران ناچار هستند علاقه و توجه طفل را با وسائل آبی و بیادوام جلب کنند اما بزرگها فایده تعلیم را بخوبی ادراک میکنند و غالب آنها در انانای زندگی گذشته از مضار بیسوادی آگاه شده اند. باینجهت علاقه آنها نسبت به فرا گرفتن درس خیلی بیشتر از اطفال است.

تکرار نیز یکی از مهمترین عوامل تعلیم است، این کار را بزرگها بهتر از اطفال میتوانند انجام بدهند، روح متلون طفل که مثل پروانه ظریف و هوسباز است باشکال میتواند چند دقیقه بر روی یک جمله توقف کند؛ در بعضی آموزشگاهها وقتی میخواهند طفل را مجازات کنند او را وادار میکنند جمله معینی را ده، صد، یا هزار دفعه روی کاغذ بنویسد، این مجازات از لحاظ روحی برای اطفال بسیار سخت است و حتی دیده شده که بعضی از آنها تحمل مجازات بدنی را بر اینکار ترجیح میدهند. ولی بزرگها در انانای زندگی بقدر کافی بر حوصله شده اند و میتوانند در آموختن دروس خود به تکرار متوسل شوند.

بعضیها تصور میکنند تهدید و مجازات در تعلیم اطفال مؤثر است و چون بزرگها را نمیتوان مورد تهدید یا مجازات قرار داد بقدر اطفال پیشرفت نخواهند کرد.

این تصور خطاست زیرا تهدید و مجازات، چنانچه در جای خود ثابت شده جز فلج کردن قوای اطفال، ثمری ندارد و بر فرض هم فایده ای بر آن مترتب باشد، اشتیاق و علاقه ای که بزرگها در کار تعلیم بخرج میدهند، میتواند این قص را جبران کند

اکابر از لحاظ استعداد و لیاقت برای تعلیم اگر از اطفال جلو نباشند مسلماً مساوی آنها هستند، عواملی که اطفال را برای پیشرفت کمک میکنند در بزرگها نافذتر و طبعاً مؤثر تر است و بهمین مناسبت پیشرفت اکابر در کار تعلیم و تعلم به نسبت ساعات و اوقاتی که صرف میکنند بیشتر از اطفال خواهد بود.